

موضوع اصلی درس: آشنایی با قسمتی از کلیله و دمنه که مفهوم همکاری و دوستی را بیان می کند. تاریخ ادبیات:

* کلیله و دمنه: یکی از آثار ارزشمند نثر فارسی کلیله و دمنه ابوالمعالی نصر الله منشی است این اثر مشتمل بر حکمت و معارف بشری است که بر زبان تمثیل و در قالب داستان بیان می شود. داستان ها از زبان حیوانات به ویژه دو شغال به نام های «کلیله» و «دمنه» نقل می گردد. اصل کتاب کلیله و دمنه هندی بوده است.

ابن مقفع، ترجمه ی پهلوی این اثر را به عربی و نصر الله منشی متن عربی آن را به فارسی برگرداند و بر آن نکته های فراوان افزوده است. کلیله و دمنه کتابی تعلیمی و در بردارنده ی آیات، روایات، اشعار فارسی و عربی و نکته های اخلاقی و اجتماعی بسیار است.

شرح درس (کیوتر مطوقه)

* آورده اند که در ناحیت کشمیر مُتَصِّیْدِي خوش و مرغزاری نَرَه بود که از عکس ریاحین او، پَر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پَر زاغ مانستی
دَرَفشان لاله در وی، چون چراغی ولیک از دُود او بر جاننش داغی
شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده
معنی): حکایت کرده اند که در سرزمین کشمیر شکارگاهی خوش آب و هوا و چمن زاری با صفا بود که از انعکاس گیاهان آن دشت، پَر سیاه زاغ مانند دم طاووس زیبا می شد و در مقابل زیبایی آن دشت دم زیبای طاووس مانند پَر زاغ، سیاه و کم ارزش به نظر می رسید.
معنی بیت اول): گل لاله در آنجا چون چراغی می درخشید اما از دود آن چراغ، درون لاله سیاه دیده می شد.

معنی بیت دوم): گل شقایق بر ساقه ی خود طوری ایستاده بود که گویی جام شراب سرخ بر شاخه ای زمرد رنگ و سبز قرار گرفته باشد.

واژگان و توضیحات

ریاحین: سبزی ها	ناحیت: ناحیه، سرزمین
جمال: زیبایی	کشمیر: ناحیه ای بین هند و پاکستان
دَرَفشان: روشن و نورانی	مُتَصِّیْدِي: شکارگاه
شقایق و لاله: دو گل سرخ رنگ	مرغزار: دشت و چمن زار
زُمرّد: سنگ قیمتی	نَرَه: با صفا
	باده: شراب

آرایه های ادبی:

پَر زاغ به دُم طاووس و بالعکس تشبیه شده است / لاله به چراغ تشبیه شده است.
داغ: استعاره از سیاهی درون لاله / بیت دوم تشبیه مرکب دارد شقایق بر روی ساقه تشبیه شده به قرار گرفتن جام شراب سرخ بر شاخه ای زمرد رنگ.
ایستادن شقایق: تشخیص است.

* و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر؛ زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت نشسته بود و چپ و راست می نگریست ناگاه صیادی بدحال خشین جامه، حالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد که می آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر من باری جای نگه دارم و می نگرم تا چه کند.
معنی):

- 1- در آن چمن زار شکار بسیار بود و صیادان پی در پی رفت و آمد می کردند.
- 2- زاغی در آن حوالی بر درختی بزرگ و پرشاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و اطراف را نگاه می کرد.
- 3- ناگهان صیادی بدترکیب با لباسی خشن و نامرتب و دامی بر دوش و عصایی در دست به طرف آن درخت روی نهاد.

4. زاغ ترسید و با خود گفت: این مرد کاری دارد که به اینجا می آید و معلوم نیست قصد شکار مرا دارد یا دیگری را. در هر حال من در این جا می مانم و می بینم که چه خواهد کرد.

واژگان

اختلاف: رفت و آمد	بد حال: خشن
متواتر: پی در پی	حال: دام و تور
گشن: انبوه	باری: در هر حال

« صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مَطَّوقَه گفتند و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتند. چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گزاران به تک ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید. مَطَّوقَه گفت: جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است. (معنی):

- 1- شکارچی جلوتر آمد، و دام را گستراند، دانه انداخت و پنهان شد، مدتی گذشت.
- 2- گروهی از کبوتران رسیدند و رئیس آنان کبوتری بود که او را مَطَّوقَه می گفتند و در طاعت و فرمان بری او روزگار را سپری می کردند.
- 3- همین که دانه را دیدند غافلانه و بی خبر پایین آمدند و همه در دام افتادند و صیاد خوشحال شد و با ناز و شادی شروع به دویدن کرد تا آنها را گرفتار کند.
- 4- کبوتران بی قراری می کردند و هر یک برای رهایی خود تلاش می کرد.
- 5- مَطَّوقَه گفت: جای بحث و جدال نیست باید به گونه ای کار کنید که همگان رها کردن یاران را مهم تر از خلاصی خود بدانند.
- 6- و اکنون درست آن است که همه از راه همیاری نیرویی به کار ببرید تا دام را از جا برداریم زیرا رهایی ما در این کار است.

واژگان

جال: دام	تگ: دویدن
حبه: دانه	مجادله: جدال و ستیزه
قومی: گروهی	همگنان: همگان
سر: رئیس	تخلص: رهایی
مَطَّوقَه: طوقدار	استخلاص: رها کردن
مطاوعت: فرمان بری	صواب: صلاح و درست
گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رفتن	تعاون: همیاری

« کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت. و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد. که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. و از تجارب برای دفع حوادث سلاح توان ساخت. بر اثر: به دنبال - فرجام: پایان
سر خویش گرفت: یعنی خویش گرفتند به قرینه شناسه ی فعل قبل، شناسه گرفت حذف شده است. (معنی):

- 1- کبوتران فرمان او را پذیرفتند و دام را برداشتند و راه خود را پیش گرفتند و رفتند.
 - 2- و صیاد به دنبال آنها می رفت و می نگریست به امید آنکه سرانجام خسته می شوند و می افتند.
 - 3- و زاغ با خود فکر کرد که به دنبال آنها بروم و معلوم کنم که پایان کار آنها چه شود زیرا من از مانند این حادثه در امان نیستم.
 - 4- و از تجربه ها برای خود با حوادث می توان سلاح ها درست کرد.
- « و مَطَّوقَه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: « این ستیز روی در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما نگیرد. طریق آن است که سوی آبادانی ها و درختستان ها رویم تا از

نظر او ما منقطع گردد. نومید و خایب بازگردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من! او را بگویم تا این بندها را ببرد.» کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت.

واژگان

خایب: نا امید	قفا: پشت، پشت گردن
اشارت: دستور	ستیزه روی: گستاخ و پرو
امام: راهنما و الگو	به جد: جدی
راه بتافتند: راه را کج کردند	منقطع: بریده، قطع شده

(معنی):

1- و مُطَوِّقَه چون دید که صیاد به دنبال آنها است به دوستان گفت: «این فرد گستاخ و جنجال طلب در گرفتار کردن ما جدی است و تا از نظر او پنهان نشویم دست از سر ما بر نخواهد داشت.»
2- راه آن است که به سوی مکان های آباد و پر شاخ و درخت و سر سبز برویم تا چشم او از دیدن ما عاجز شود و نا امید و مأیوس برگردد زیرا که در این نزدیکی موشی است که با من دوستی دارد به او می گویم تا این بندها را ببرد. کبوتران دستور او را الگو و راهنما دانستند و راه کج کردند و صیاد برگشت.

« مُطَوِّقَه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: « فرود آید» فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند و آن موش را زبرا نام بود، بادهای تما و خرد بسیار گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهده کرد. و در آن مواضع از جهت گریز گاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را د دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حسب مصلحت بداشته. مُطَوِّقَه آواز داد که: « بیرون آی» زبرا پرسید که: «کیست؟» نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

واژگان

مسکن: خانه	تیمار: مواظبت
دَها: زیرکی و هوش	تعجیل: شتاب
مواضع: جای ها	

(معنی):

1- به خانه موش رسید به کبوتران دستور داد که: « فرود بیاید.» فرمان او را پذیرفتند و همه فرود آمدند و آن موش نامش زبرا بود. با خرد و هوش تمام و خوب و بد روزگار را دیده نیکی ها و زشتی ها حال ها و اوضاع را مشاهده کرده.
2- و در آن جای ها برای فرار در روز حوادث صد سوراخ و لانه ساخته بود و هر یک را در دیگری راه داده و مناسب دانش و مطابق مصلحت از آنها مواظبت می نمود، مُطَوِّقَه آواز داد که: «بیرون بیا».
زبرا پرسید که کیست؟
مُطَوِّقَه نامش را گفت: زبرا شناخت و با عجله بیرون آمد.

« چون او را در بند بلا بسته دیده، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق، تو را در این که افگند؟
جواب داد که: « مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید» موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مُطَوِّقَه بدان بسته بود. گفت: « ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی تر». گفت: « این حدیث را مکرر می کنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی!»

واژگان

زه آب: آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد.	مواظبت: همراه
مواظبت: همراه	ورطه: گرداب
قضا: تقدیر	التفات: توجه
آرایه های ادبی:	

بند بلا: اضافه تشبیهی - زه آب دیده: اضافه تشبیهی (چشمه چشم) - بر رخسار جوی ها ...: اغراق است
(معنی):

- 1- وقتی او را گرفتار بلا دید اشک از چشم جاری کرد و بر چهره اش ریخته شد و گفت: «ای دوست عزیز و یار همراه چه کسی تو را در این رنج گرفتار کرد؟»
- 2- جواب داد که تقدیر آسمانی مرا در این گرداب افکند موش شنید و سریع شروع کرد به بریدن بندهایی که مُطَوَّقه به آن بسته بود.
- 3- مُطَوَّقه گفت: «اول بند دوستانم را باز کن» موش به این حرف توجهی نکرد و گفت: «ای دوست ابتدا بند دوستان را باز کنی بهتر است.» گفت: «این حرف را باز تکرار می کنی مگر تو به وجود خودت نیاز نداری و وجود تو بر تو حقی ندارد؟»

«گفت: «مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کیوتران تکفل کرده ام، و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است. و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده ی لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید. و من می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخست نیابی و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراق موافقت اولی تر و الطاعنان مجال وقیعت یابند.»

واژه نامه و توضیحات

ملول: خسته	ملامت: سرزنش
ملالت: خستگی	تکفل: عهده دار شدن
اهمال: سستی	مناصحت: اندرز دادن
ضمیر: درون	معونت: یاری
رخصت: اجازه	مظاهرت: پشتگرمی
فراغ: آسایش	مواجب: علت ها ، موجبات
طاعنان: بدگویان	سیادت: سروری
وقیعت: سرزنش	عقده ها: گره ها

(معنی):

- 1- گفت: با این کار نباید مرا سرزنش کنی زیرا که من ریاست این کیوتران را پذیرفته ام و به همین دلیل
- 2 - و چون آنها حق مرا با طاعت و بند و اندرز پذیری به جا آوردند و با یاری و پشت گرمی آنان از دست صیاد نجات یافتم من نیز باید از عهده ی کارهای ریاست بر آیم و سبب سروری خود را به انجام رسانم. «من نیز باید وظیفه خود را انجام دهم»
- 3- و می ترسم اگر اول گره های مرا باز کنی خسته شوی برخی از آنان گرفتار بمانند تا من بسته باشم هر چند که خسته شده باشی سستی در حق مرا صحیح نمی دانی و دلت به آن راضی نمی شود.
- 4- و همچنین در وقت بلا و گرفتاری با هم بوده ایم در وقت آسایش همراهی بهتر است وگرنه سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می کنند.

«موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهده تو بیفزاید» و آن گاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام ببرید و مُطَوَّقه و یارانش مطلق و ایمن بازگشتند.

واژگان

اهل مکرمت : جوانمردان	موالات: دوستی ها
ارباب مودت: دوست داران	ثقت: اعتماد
خصلت: خلق و خو	مطلق: رها

(معنی):

- 1- موش گفت: «روش جوانمردان همین است و نظر دوستان به این خلق و خوی پسندیده و باطن پاک (نو) در دوستی تو پاک تر می شود. (بیشتر شیفته ی دوستی تو می شوند) و اعتماد دوستان به بزرگواری و پیمان داری تو بیشتر می شود.»
- 2- و آن وقت با جدیت و میل فراوان بند آنها را باز کرد و مُطَوَّقه و دوستانش رها و آسوده برگشتند.

1- غافل وار: از سر غفلت به جد : جدی

2- توسط دانش آموز

3- دام برکنند و سر خویش گرفت

4- انسان با تجربه (گرم و سرد روزگار چشیده) نامید شدن (دل بر گرفتن)

5- پر زاغ : مشبه چون : ادات تشبیه دم طاووس : مشبه به

دم طاووس : مشبه مانستی : ادات پر زاغ : مشبه به

6- معنی در شرح درس گفته شد.

7- توسط دانش آموز

با سپاس فراوان و آرزوی سلامتی

رسولی نیا دبیر فارسی و نگارش (هنرستان تلاش)